

بررسی تطبیقی سعادت در اندیشه ملاصدرا و لورین بسر

علی رضایی^۱

مهران رضایی^۲

چکیده:

این پژوهش با رویکردی تحلیلی و تطبیقی، مفهوم سعادت را در اندیشه ملاصدرا و لورین بسر بررسی می‌کند تا نشان دهد این دو دستگاه نظری، با وجود تفاوت‌های بنیادین در مبانی متافیزیکی و روش شناختی، چگونه تصویری از تکامل و بهزیستی انسانی ارائه می‌دهند. در حکمت متعالیه، سعادت امری هستی‌شناختی و مبتنی بر حرکت جوهری، اشتداد وجودی و اتحاد علم، عالم و معلوم است؛ امری که در آن تکامل انسان از طریق معرفت، تعقل و انصاف به فضیلت در مسیر نیل به حقیقت مطلق تحقق می‌یابد. در مقابل، لورین بسر سعادت را مفهومی اودایمونیک و برآمده از شکوفایی انسانی می‌داند که در بستر روابط انسانی، خودشناسی تجربی و فعلیت یافتن قابلیت‌ها شکل می‌گیرد. او با بهره‌گیری از روان‌شناسی مثبت، سعادت را رویدادی این جهانی و وابسته به رضایت، شکوفایی و حال خوب تفسیر می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد هر دو متفکر، سعادت را با مفهوم تکامل پیوند می‌زنند، اما تکامل در اندیشه ملاصدرا صورتی متافیزیکی و مبتنی بر مراتب وجود دارد، در حالی که در نظریه بسر، رویکردی روان‌شناختی، تجربی و زمین‌محور به خود می‌گیرد. در نتیجه، این مطالعه با روشن ساختن نقاط اشتراک ساختاری و تفاوت‌های بنیادین این دو دستگاه فکری، امکان گفت‌وگویی نو میان الهیات فلسفی و روان‌شناسی معاصر را فراهم می‌سازد.

کلید واژگان: سعادت، ملاصدرا، لورین بسر، حرکت جوهری، اودایمونیا، شکوفایی انسانی.

مقدمه:

بیان مسئله:

مسئله سعادت از بنیادی‌ترین مفاهیم در فلسفه اخلاق و فلسفه انسان است و در سنت‌های فلسفی مختلف، همواره به‌عنوان غایت نهایی حیات انسانی مورد بحث قرار گرفته است. باین حال، معنای سعادت، مبانی تحقق آن و نسبت آن با کمال انسانی، بسته به دستگاه‌های متافیزیکی و

^۱ نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه مازندران، ایران.

Ali Rezayi, PHD student, department of Islamic philosophy and theology, university of Mazandar
.an, iran

Email: alirezayi۷۹۱۳۱۳۷۹@gmail.com

Orcid code: <https://orcid.org/۰۰۰۹-۰۰۰۶-۹۴۹۰-۷۶۷۵>

^۲ دانشیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

Mehran Rezaee; Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology
.University of Mazandaran, Babolsar, Iran

Email: m.rezaee@umz.ac.ir. - <https://orcid.org/۰۰۰۰-۰۰۰۱-۶۳۳۰-۹۴۷۶>

روش‌شناختی متفاوت، تفاسیر به‌غایت متکثری یافته است. در حکمت متعالیه ملاصدرا، سعادت نه صرفاً یک حالت روانی یا رضایت درونی، بلکه امری عمیقاً هستی‌شناختی است که در پیوند با حرکت جوهری، تشکیک وجود، اتحاد علم و وجود و غایت‌مندی نفس انسانی معنا می‌یابد. در این چارچوب، سعادت حاصل اشتداد وجودی نفس و فعلیت یافتن مراتب وجودی آن در مسیر تقرب به حقیقت مطلق است. در مقابل، در نظریه اخلاق اودایمونیک لورین بسر، سعادت در افق یک رویکرد این‌جهانی و روان‌شناختی بازتعریف می‌شود. بسر، با تأثیرپذیری از روان‌شناسی مثبت و سنت فضیلت‌گرایی ارسطویی، سعادت را نه امری متافیزیکی، بلکه شکلی از به‌زیستی مبتنی بر شکوفایی، رضایت عاطفی و فعلیت یافتن قابلیت‌های انسانی در بستر روابط اجتماعی می‌داند. در این دیدگاه، معیار سعادت نه شدت وجودی یا قرب الهی، بلکه تجربه زیسته «حال خوب» و کیفیت زندگی انسانی است. با وجود این تمایز بنیادین، هر دو اندیشمند سعادت را با مفاهیمی چون فضیلت، تکامل و فعلیت یافتن قابلیت‌ها پیوند می‌زنند. همین اشتراک ظاهری، این پرسش اساسی را پیش می‌کشد که آیا می‌توان میان تلقی هستی‌شناختی صدرایی از سعادت و تلقی روان‌شناختی و سکولار بسر، نوعی هم‌سنجی مفهومی یا تطبیق انتقادی برقرار کرد، یا آنکه اختلاف در مبانی متافیزیکی، هرگونه تطبیق معنادار را با چالش جدی مواجه می‌سازد؟ مسئله محوری این پژوهش، نه صرفاً مقایسه توصیفی دو تلقی از سعادت، بلکه ارزیابی انتقادی امکان و حدود تطبیق سعادت صدرایی با اخلاق اودایمونیک معاصر است. به‌ویژه این پرسش مطرح است که آیا می‌توان سعادت را از زمینه متافیزیکی صدرایی آن جدا کرده و در افق یک نظریه روان‌شناختی بازخوانی کرد، یا آنکه حذف بنیان‌های هستی‌شناختی، به فروکاست مفهوم سعادت به یک وضعیت روانی منجر می‌شود. از سوی دیگر، این پژوهش می‌کوشد بررسی کند که آیا نظریه بسر، با وجود تأکید بر تجربه، رضایت و شکوفایی، از حیث فلسفی دچار نوعی تقلیل‌گرایی در فهم سعادت نشده است. بر این اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد با رویکردی تحلیلی-انتقادی، نسبت میان سعادت، فضیلت و تکامل را در دو دستگاه فکری ملاصدرا و لورین بسر بررسی کرده و حدود امکان گفت‌وگوی میان فلسفه اخلاق اسلامی و اخلاق اودایمونیک معاصر را روشن سازد؟ سعادت در حکمت متعالیه ملاصدرا بر چه مبانی هستی‌شناختی و معرفتی استوار است و چه نسبتی با حرکت جوهری و اشتداد وجودی دارد؟ سعادت در نظریه اخلاق اودایمونیک لورین بسر چگونه تعریف می‌شود و چه تفاوتی با تلقی‌های متافیزیکی از سعادت دارد؟ آیا می‌توان میان سعادت صدرایی و سعادت اودایمونیک بسر، تطبیق مفهومی معناداری برقرار کرد، یا تفاوت در مبانی متافیزیکی این دو نظریه مانع چنین تطبیقی است؟ از منظر انتقادی، آیا نظریه بسر دچار تقلیل سعادت به یک حالت روان‌شناختی می‌شود و آیا نظریه ملاصدرا امکان تبیین سعادت این‌جهانی را فراهم می‌کند؟

روش پژوهش:

در این پژوهش از روش تحلیلی-توصیفی استفاده شده است. داده‌های مطالعه از طریق بررسی کتابخانه‌ای متون اصلی ملاصدرا شامل اسفار، شواهد، شرح اصول کافی و رسائل فلسفی گردآوری شده و برای بخش دوم، آثار لورین بسر در حوزه فلسفه اخلاق اودایمونیک به‌عنوان منابع محوری قرار گرفته است. تحلیل مفاهیم سعادت، تکامل، فضیلت و شکوفایی، مبتنی بر خوانش مفهومی-مقایسه‌ای انجام شده است؛ به این صورت که ابتدا مبانی نظری هر دو متفکر استخراج شده، سپس با رویکرد تطبیق مفهومی نقاط اشتراک و تفاوت آن‌ها در سه سطح: ۱- ساختار مفهومی ۲- مبانی متافیزیکی ۳- غایت‌شناسی

مقایسه و تحلیل شده است. در نهایت، پژوهش حاضر با روش تحلیل تطبیقی فلسفی تلاش کرده است نسبت میان سعادت در حکمت متعالیه و اخلاق اودایمونیک را نشان دهد و امکان فهم میان‌رشته‌ای این دو دستگاه نظری را روشن‌تر سازد.

پیشینه پژوهش:

هوشنگی، حسین (۱۳۹۱) و مهران رضایی در مقاله‌ای با عنوان (تحلیل دیدگاه ملاصدرا درباره سعادت در پرتو حرکت جوهری) به نقش حرکت جوهری در بازتعریف مفهوم سعادت می‌پردازد، محدودیت پژوهش در تبیین مفهوم سعادت با علم بشری با تأکید بر قاعده اتحاد عاقل و معقول و تطبیق آن با فضیلت‌گرایی غربی خلاصه می‌شود. شیواپور، حامد (۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنوان (تحلیل دیدگاه ملاصدرا درباره معیار رسیدن به سعادت برین)، به نقد نظری بودن سعادت برین از نگاه ملاصدرا می‌پردازد و سعادت برین را با برخی گزاره‌های صدرایی ناسازگار می‌داند، محدودیت پژوهش در عدم توجه به نقش علم و مبانی هستی‌شناختی صدرایی در تحقق سعادت خلاصه می‌شود. ویترز، جوآر (۲۰۱۶) در کتابی با عنوان جزوه به زیستی اودایمونیک به بررسی تاریخی اخلاق اودایمونیک و تحلیل نقادانه آن در تطبیق با مفهوم سعادت در پیوندهای اجتماعی می‌پردازد، محدودیت پژوهش در مقایسه آن با روانشناسی مثبت و نگاه لورین بسر در همسویی با فضیلت‌گرایی اسلامی می‌باشد. ارسلان، گوکمن (۲۰۲۵) در مقاله‌ای با عنوان (در سوی سعادت: سه وسیله روانشناسی مثبت و آینده به زیستی)، به نقش ابزارهای روانشناسی مثبت در فهم سعادت و اجرای آن در فرهنگ جاری اشاره می‌کند، محدودیت پژوهش حاضر در عدم توجه به تفکر لورین بسر در وابستگی سعادت به شناخت نفس در پیوندهای اجتماعی و مقایسه آن با مبانی هستی‌شناختی ملاصدرا می‌باشد. نوآوری پژوهش حاضر در مقایسه فضیلت‌گرایی صدرایی به طور خاص با نگرش لورین بسر و مبانی روانشناختی و فلسفی او در اخلاق اودایمونیک می‌باشد.

1- مبانی نظری سعادت در اندیشه ملاصدرا:

1-1- مراتب روح و حرکت جوهری:

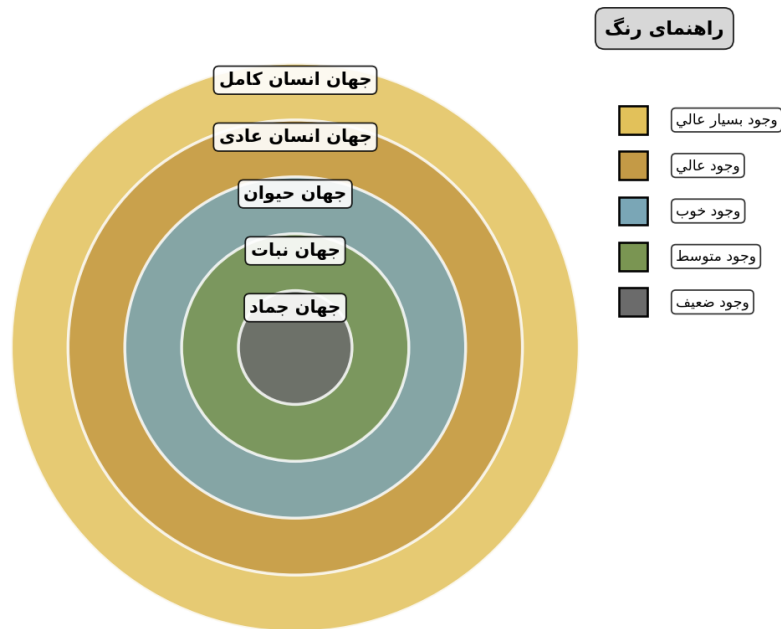
بر اساس روان‌شناسی متافیزیکی ملاصدرا، کمال روح در اصل حرکت جوهری ریشه دارد، که روح را به‌عنوان موجودیتی معرفی می‌کند که از طریق تحول مداوم جوهر خود به سوی پیشرفت تلاش می‌کند. در هستی‌شناسی صدرای، حرکت جوهری به‌عنوان تحول ذات همه موجودات به ذاتی دیگر از طریق حرکتی ذاتی و غیرعرضی تعریف می‌شود که برای وقوع آن به هیچ ماده خارجی وابسته نیست. از طریق این فرآیند، جوهر موجودات مخلوق دستخوش تغییر می‌شود (شیرازی، ۱۳۶۶، الف، جلد سوم، ص ۴۲۶). این اصل هستی‌شناختی به‌طور یکسان بر روح نیز اعمال می‌شود، زیرا در نظام صدرای، همه موجودات در حرکت جوهری مشارکت دارند و روح خود نیز یکی از این موجودات مخلوق است. سفر روح به سوی کمال و در نتیجه ظرفیت آن برای سعادت به این تحول ذاتی وابسته است. سعادت، از دیدگاه صدرای، یک دارایی ایستا نیست، بلکه آگاهی و تحقق است که از پیشرفت هستی‌شناختی ناشی می‌شود. تنها از طریق حرکت جوهری می‌تواند روح وجود خود را شدت بخشد، از مادیات فراتر رود و در نتیجه به معرفت حقیقی و سعادت دست یابد. در این معنا، سعادت در روان‌شناسی متافیزیکی صدرای از حرکت جوهری جدایی‌ناپذیر است: هرچه روح در این مسیر شدت وجودی پیش‌تر رود، بیشتر از ترکیب مادی جدا می‌شود و به تحقق عقلانی و معنوی نزدیک‌تر می‌گردد.

1-2- رابطه بین سعادت، علم و وجود:

سعادت در اندیشه ملاصدرا، از دریچه علم و معرفت می‌گذرد و از آنجا که علم و معرفت در حکمت صدرای، حظی از وجود است، سعادت را می‌توان به یک سیر وجودی از مراتب پایین نفس به مراتب اعلی تعبیر نمود، سعادت در حکمت صدرایی به هرچیزی که انسان به وسیله آن وجودش کامل می‌شود گفته می‌شود (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۲۵۱ و شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۳) همچنین اینکه مفهوم سعادت، در بردارنده

دو قسم بدنی و عقلی است، در قسمت بدنی نفس از طریق ابزارهای حسی، به تکمیل وجود خود می‌پردازد و در قسمت عقلی، نفس به وسیله فهمیدن گزاره‌هایی درباره خداوند و صفات او، به کامل کردن خود کمک می‌نماید (شیرازی، ۱۳۶۶، ب، ج ۲، ص ۳۳۱)، در فهم صدرای وجود تعریفی نمی‌تواند داشته باشد زیرا برای تعریف اشیاء نیازمند به جنس و فصل هستیم اما وجود جنس و فصلی ندارد، از همین جهت یا به مشاهده حضوری و یا از طریق لوازم وجود مانند علیت فهمیده می‌شود (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۵۲)، نظرات مختلفی در باب علم از نگرش ملاصدرا وجود دارد و به اعتقاد نگارنده، آخرین اعتقاد او همان وجودی بودن علم است، به معنای اینکه علم همان وجود است برای چیزی مجرد از ماده که خواه این ادراک برای خود است و خواه این ادراک و شناخت برای دیگری (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۳۵۴). براساس حقیقت وجود و علم، سعادت که ملاصدرا به آن معتقد است، ابزار برای تعالی وجودی و استعلا انسان به سمت کامل شدن خودش است و این کامل شدن بیش از همه از طریق علم و ادراک تکمیل می‌شود. در واقع وجود در عینیت با سعادت و خیر قرار دارد و از آنجا که در اندیشه صدرای وجود مرتبه‌های مختلفی را شامل می‌شود، اندازه و میزان سعادت نیز دستخوش زیادت و نقصان خواهد بود، به این صورت که هرچه شدت وجود در اندیشه ملاصدرا بیشتر باشد، سعادت بشر نیز بیشتر خواهد بود، اگر وجودی در مرتبه نباتی باشد، سعادت او کمتر از وجودی است که در مرتبه حیوانی است به دلیل اینکه مرتبه وجودی یک گیاه از مرتبه وجودی حیوان پایین‌تر است و مضاف بر آن، به دلیل اینکه علم نیز خود از بهره‌های وجود است، ادراک به وجود نیز بهره‌ای از سعادت محسوب می‌شود و در لذت بردن از کمال وجودی نقش ایفا می‌کند به این معنا که وظیفه فهم و در نتیجه فهم لذت را به عهده دارد (شیرازی، بی تا، ص ۳۶۳). علم در اندیشه صدرایی نه به عنوان یک رویکرد جدا از وجود بلکه به عنوان قسمتی از وجود که با سعادت برابری می‌کند به شمار می‌آید، از این نظر که علم به مثابه مصداق وجود، شعور به وجود را در مرتبه‌های مختلف پدید می‌آورد و این شعور به وجود، منجر به شدت بخشیدن وجود می‌شود و کمال وجود را از نظر به فعلیت رسیدن آن تأمین می‌نماید که منجر به سعادت بشری خواهد شد. در این نگاه، مسئله بیشتر از اینکه به حیطه معرفت‌شناسی وارد شود، داخل در قسمت هستی‌شناسی ملاصدرا می‌باشد، زیرا تأکید ملاصدرا در مفهوم سعادت، وابسته به کامل شدن وجود است که کمال وجودی از جهت وابستگی آن به گونه‌ای از ادراک که بر اثر مراتب داشتن وجود شدت پیدا می‌کند، علم را به عنوان گونه‌ای از وجود در تحقق سعادت دخیل می‌گرداند. با توجه به این ارتباط، در حکمت ملاصدرا، سعادت فرع بر وجود است که این وجود، به صورت شعور و ادراک به بروز و ظهور می‌رسد، مضاف بر اینکه ادراک‌ها نیز بر حسب نظام تشکیکی صدرالمتألهین، متفاوت خواهند بود، از این حیث که اگر وجود انسانی به مرتبه وجودی بالاتری از وجود انسان دیگر برسد، میزان و کیفیت آگاهی انسان اول بسیار بیشتر از انسان ضعیف‌تر خواهد بود و این شدت آگاهی، بهجت و لذتی را برای شخص ادراک‌کننده به ارمغان می‌آورد که نتیجه یک نوع از ادراکی است که زاینده شدت یافتگی هستی آن انسان می‌باشد، رابطه هستی‌شناختی این سه مفهوم، از وجود شروع می‌شود و شدت وجود، معرفت عمیق را در پی دارد، از معرفت عمیق و والای انسان، کمال وجودی او به معنای شدت یافتگی وجودش و فعلیت رسیدن ظرفیت‌هایش استنباط می‌شود، نمای کلی این هستی‌شناسی، به این صورت خود را بروز می‌دهد:

مراتب وجود در جهان هستی



3-1- اتحاد علم، عالم و معلوم:

اتحاد علم، عالم و معلوم به عنوان اصلی بنیادین در حکمت متعالیه مطرح است، به دلیل اینکه علم از اقسام وجودی بالفعل است که نیستی در آن راه نخواهد یافت و به واسطه وجودی بودن آن، دارای اصالت خواهد بود در نتیجه می توان آن را از مباحث بنیادین در حکمت صدرایی دانست (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۲۹۷) وجه ارتباط این قاعده به سعادت نیز از گذرگاه وجودی بودن آن می گذرد، به دلیل اینکه سعادت همان فعلیت رسیدن یک وجود است و علم نیز در اندیشه صدرایی وجودی است فعلی که اگر بر فاعل شناسا وارد شود، هستی او را شدت بیشتری می بخشد، بر اساس این مبنا می توان قائل به ارتباط قاعده اتحاد علم، عالم و معلوم با مفهوم سعادت در حکمت صدرایی بود و گذر سعادت را از باریکه علم به فهم صدرایی دانست که خود بر اساس اصلی هستی شناختی به معنای اشتداد و به فعلیت رسیدن وجود چیزها در حرکت و رشد می باشد، در نتیجه این قاعده بیانگر مفهوم سعادت در مدار زمینه کلی حکمت متعالیه خواهد بود. در اندیشه صدرا، قاعده اتحاد علم، عالم و معلوم از جهت وحدت آن‌ها در یک جهت واحد خلاصه می شود و اینگونه علم و دانش، شامل مفهوم دانش حسی نیز می گردد، از این نظر که در حکمت صدرایی، اتفاق نظر وجود دارد مبنی بر اینکه مفهوم معلوم اگر صرف نظر از مفهوم دیگر مورد توجه واقع گیرد، در وجود خارجی با مفهوم عالم برابری خواهد کرد، همچنین اگر مفهوم عالم صرف از نظر توجه به مفهوم دیگری قرار گیرد، در وجود خارجی با معلوم برابری خواهد کرد و فعلی که قائم و وابسته به دو مفهوم ذکر شده می باشد در وجود خارجی تحت عنوان یک مصداق قرار می گیرد، در نتیجه از آنجا که عالم اصلاتی در بیرون از ذهن دارد و علم و معلوم نیز در وحدت با آن‌ها قرار می گیرد، این قاعده را در حکمت صدرایی می توان به عنوان یک اصل وجودی برشمرد (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۳۱۳) براساس این دیدگاه، اگر علم یک عالم افزایش یابد، وجود او نیز از جهت وجودی بودن علم، شدید خواهد شد و از شدت این وجود، تمامیت آن استنباط می شود که حرکتی به سوی کمال را برای آن به

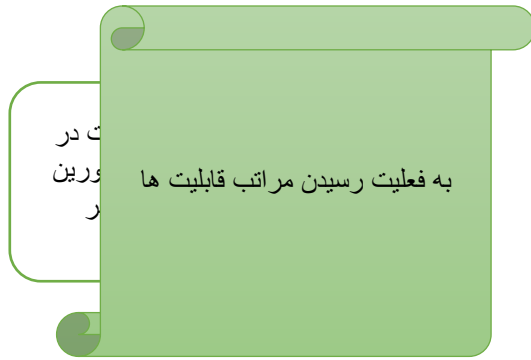
ارمغان می‌آورد، در نتیجه بر مبنای اندیشه ملاصدرا، می‌توانیم سعادت انسان را از دریچه اتحاد علم، عالم و معلوم به عنوان یک اصل بنیادین در هستی‌شناسی مبتنی بر حرکت جوهری او تبیین نماییم.

۲- مبانی نظری لورین بسر در اخلاق اودایمونیک:

2-1- تعریف سعادت و شکوفایی:

مفهوم سعادت براساس اندیشه لورین بسر، حاصل از گسترش هویت بشری است که به معنای رابطه مستقیم آن با به بروز و ظهور استعدادهای نهفته انسانی است به معنای اینکه فرد از طریق فضیلت‌هایی که تعریف می‌شود قابلیت‌های خود را در ارتباط با خانواده، همسر، فرزندان و جامعه گسترش می‌دهد. سعادت از نگاه لورین بسر به دو وجه مفهومی و مصداقی بررسی می‌شود، از دیدگاه مفهومی می‌توان سعادت را گونه‌ای پدیدار برای انسان دانست که همان احساس شادی و سرخوشی نامیده می‌شود، اما مصداق این پدیدار در طول تاریخ برای انسان‌ها آسان نبوده است، به عنوان مثال برای بشر در طول دوران‌های مختلف تاریخی، جای این سوال باقی است که انتخاب کدام انسان به عنوان شریک زندگی منجر به احساس شادی می‌شود؟ انجام کدام کار مادام‌العمر می‌تواند شادی را در نهاد انسان ضمیمه گرداند؟، دشواری پاسخ به این سوال‌ها بیانگر ابهامی است که در یافتن مصداق برای سعادت پدید می‌آید، با توجه به این مبنا، سعادت را در نگاه لورین بسر، در به زیستی می‌توان یافت، مفهومی که در سنت فلسفی یونان باستان، از آن به اودایمونیا تعبیر می‌شود، اگرچه به زیستی موجود در اودایمونیا، با به زیستی رواقی تفاوتی مبنایی خواهد داشت، زیرا اندیشه رواقی ممکن است در انزوا و کلی مسلکی نیز زیستی مناسب با خود را بیابد اما اودایمونیا معتقد به زیستن در انزوا نمی‌باشد، چرا که شرط لازم مفهوم اودایمونیا، به زیستی در تمرکز با شکوفایی می‌باشد (Besser, 2021, pp 16 and 30). براساس این مبنا می‌توان حصول سعادت در انسان را زاییده تکامل هویت انسان دانست، زیرا انسان با به زیستی به سعادت می‌رسد و ((به زیستی)) در اندیشه بسر، به همراه حقیقت شکوفایی است که این شکوفایی می‌تواند به عنوان تکامل هویت انسانی و زیادت به ظهور رسیدن استعدادهای او تلقی گردد.

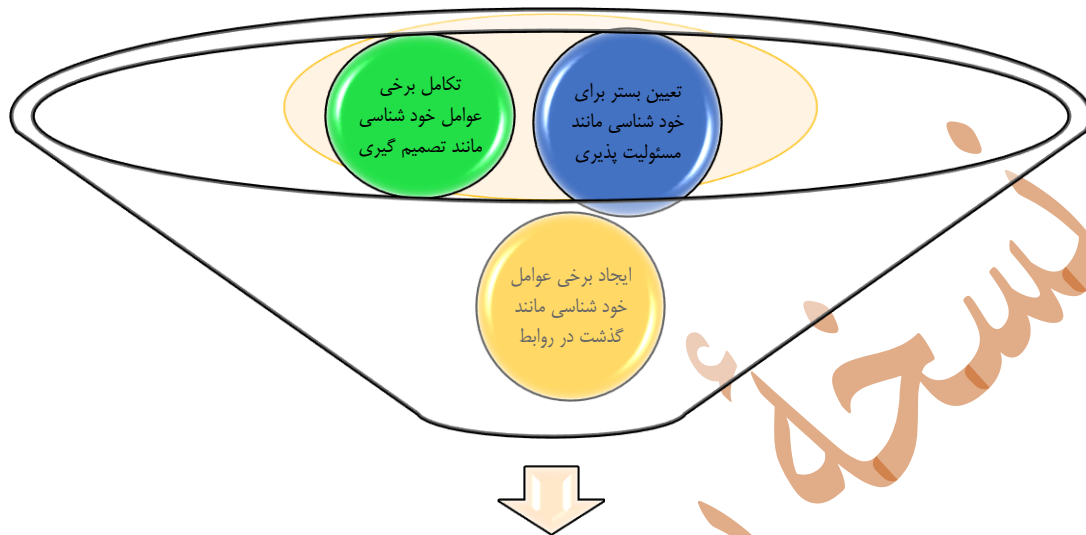
شکوفایی در اندیشه لورین بسر، بیانگر مراتبی است از به زیستی انسان که منجر به تکامل او می‌شود در نتیجه می‌توان شکوفایی را در نگاه لورین بسر، فعلیت قابلیت‌های انسان دانست، انسان برای به زیستی نیازمند رضایتی است تا در پرتو این رضایت پدیدار شده، مفهوم به زیستی استنباط شود، رضایتی که برای انسان حاصل می‌شود، مراتب مختلفی را از حوزه کار و حوزه روابط تا حوزه مدیریت عواطف شخصی او در بر می‌گیرد، این مراتب در انسان‌های مختلف قابل شدت و ضعف خواهد بود، به معنای اینکه در بعضی از انسان‌ها رضایت فقط در حوزه کاری و روابط پدید آمده است اما در حوزه مدیریت عواطف شخصی ابتر تلقی شده است، یا رضایت در برخی از انسان‌ها شامل مدیریت عواطف شخصی شده است، اما فعلیت آن در حوزه کاری و روابط با وجود قابلیت که در نهاد آن‌ها است، ناقص مانده است، به تحقق رسیدن این رضایت‌ها، به صورت یک نظام سلسله‌مراتبی و مرحله‌ای، همان رضایتی است که می‌توان آن را به عنوان یک شکوفایی نیز تلقی نمود و از پرتو این شکوفایی، نوع خاصی از به زیستی پدید می‌آید که از آن به اودایمونیا یونانی تعبیر می‌نماییم که هم راستا با هستی‌شناسی ارسطو در قوه و فعل می‌باشد (Besser, 2014, p 23) با توجه به این مبنا، سعادت در نگاه لورین بسر، بر اساس به زیستی مبتنی بر شکوفایی است که از آن به اودایمونیا تعبیر می‌شود و اودایمونیا از نگاه بسر، رضایتی عاطفی است که بشر با به تحقق رسیدن قابلیت‌های خود به آن دست می‌یابد، شمای کلی مفهوم سعادت در اندیشه لورین بسر را می‌توان به این صورت دانست:



2-2- جایگاه فضیلت، خودشناسی و روابط انسانی:

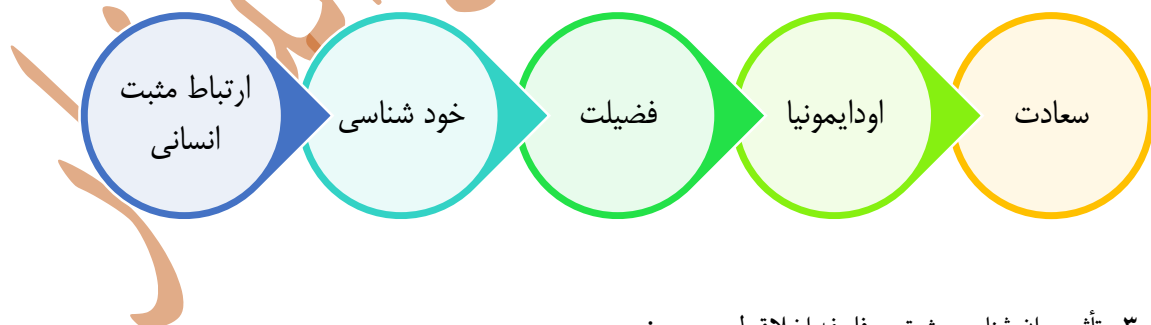
فضیلت در اندیشه لورین بسر، همگام با لوازم سعادت خواهد بود و از این نقطه نظر، دارای طبقاتی جهت به فعلیت رسیدن حقیقت انسانی می‌باشد. فضیلت در نگاه لورین بسر به موقعیتی انسانی گفته می‌شود که در آن انسان خود را به صورت یک هویتی خوب یا هویتی عالی می‌بیند (besser, 2014, p 107) با توجه به نگاه بسر در ماهیت فضیلت، لازمه منطقی این تعریف، یگانگی آن با شکوفایی خواهد بود و از آن جا که شکوفایی در نگاه بسر، مبتنی بر تحقق قابلیت‌ها در جهت یک نظام طبقاتی برخاسته از درون بشر می‌باشد، فضیلت نیز یک امر طبقاتی خواهد بود که با لوازم سعادت خود را همراستا نشان می‌دهد. براساس این رویکرد، فضیلت زمانی محقق خواهد بود که به خودشناسی برسد زیرا شرط تحقق فضیلت، به حیطة آگاهی درآمدن توانایی‌های انسانی است، در نتیجه شرط لازم این فعلیت نحوه‌ای از خودشناسی خواهد بود تا انسان بتواند از این فضا و سفر فکری، خود را به فضیلت برساند. ارتباط خودشناسی با فضیلت، مانند ارتباط مسیر با مقصد است، به دلیل اینکه اگر انسان بخواهد به فضیلت دست یابد، راه آن از مسیر خودشناسی می‌گذرد. خودشناسی در نگاه لورین بسر، عاملی است برای فکر کردن، روشی است که با آن بشر تصمیم‌های خود را به حیطة عمل می‌رساند، گذرگاهی است که از طریق آن در محیط اجتماعی بشر مسئولیت‌پذیری خود را توسعه می‌دهد و بر مبنای این لوازمی که از خودشناسی استنباط می‌شود، انسان در جهت بهبود کیفیت زندگی خود در جامعه و سطح فردی، به خودشناسی با نگاه تجربی و کارکردی نیازمند می‌باشد (besser, 2023, p 6). براساس این نگاه فردی که به دنبال فضیلت می‌رود، می‌بایست توانایی‌های فردی خود را از جمله توانایی تصمیم‌گیری، توسعه مسئولیت اجتماعی و فکر کردن توسعه ببخشد و توسعه دادن این توانایی‌ها از دریچه خودشناسی فراهم می‌شود، مضاف بر اینکه خودشناسی مدّ نظر با خودشناسی فردی تفاوت خواهد داشت، چرا که فرد علاقه مند به خودشناسی با تأکید بیشتر بر فرد، خودشناسی را از نقطه نظر اندکی فاصله گرفتن از محیط اجتماعی می‌بیند، اما در اندیشه لورین بسر، نگاه بشر به خودشناسی، با توجه به تجربی بودن و التفاتی بودن آن، وابسته به یک محیط اجتماعی است که در این محیط اجتماعی و در نتیجه یک سلسله از ارتباطات، فرد به یک مفهومی از خود می‌رسد که در نتیجه توسعه این مفهوم، فضیلت برای او حاصل می‌شود. ارتباط انسانی نیز به صورت غیر مستقیم منجر به فضیلت انسانی می‌شود و به صورت مستقیم در خودشناسی انسان‌ها از جهت فراهم کردن بستر برای خودشناسی، تقویت برخی عامل‌های خودشناسی و یگانگی بودن برخی نمودهای آن با نمودهای خودشناسی اثر گذار است. ارتباط انسانی در جهت فراهم کردن رضایت انسان‌ها نقش بسیار مهمی دارد، در نتیجه زوج‌هایی که ازدواج کرده‌اند نسبت به افراد طلاق گرفته یا انسان‌هایی که تاکنون ازدواج نکرده‌اند، سطح رضایت بیشتری را تجربه می‌نمایند، مضاف بر اینکه بشر در محیط اجتماعی می‌تواند از لحاظ

عواطف مثبت پر شود، به معنای اینکه تکامل عاطفی انسان‌ها و حتی بروز برخی صفات‌های عاطفی از طریق تعامل اجتماعی برای آن‌ها حاصل می‌شود (Besser, 2011, p 5) براساس همین مبنا، ارتباط انسانی در سه جنبه می‌تواند برای خودشناسی اثر گذار باشد:



اثرات روابط انسانی بر خود شناسی

براساس این نقطه نظر در اندیشه لورین بسر، سعادت انسانی وابسته به اودایمونیا خواهد بود، اودایمونیا در فضیلت شکل خواهد گرفت و تحقق فضیلت وابسته به خود شناسی خواهد بود که مفهوم خودشناسی جز در بستر محیط اجتماعی، تشکیل و تکامل نمی‌یابد، شمای کلی این ارتباط به صورت زیر خواهد بود:



2-3- تأثیر روان شناسی مثبت بر فلسفه اخلاق لورین بسر:

روانشناسی مثبت، از دوجنبه مبنای اخلاقی و روش کاوش نمونه‌های اخلاقی، بر فلسفه اخلاق لورین بسر تأثیر عمیق گذاشته است، از حیث مبنای اخلاقی، تأکید روانشناسی مثبت بر جنبه‌های ایجابی زندگی از جهت رشد و سعادت او است، همچنین سعادت انسان در روانشناسی مثبت، براساس اهدافی است که آن اهداف ناظر به شکوفایی استعدادها و علایق شخص می‌باشند، به عنوان مثال اگر پدری هدف خود را در زندگی، رشد و تکامل فرزند خود بداند، در واقع در مسیر روانشناسی مثبت عمل کرده است، زیرا هدف او مبتنی بر شکوفایی استعدادهای

پدرانه و فضیلت‌هایی چون فداکاری خواهد بود، مضاف بر آن مفاهیم کلیدی کار، صمیمیت، سنت و معنویت در رشد انگیزه‌ها و تمایلات پنهان انسان‌ها اثر گذار است (Corey and Partners, 2003, pp 107 and 108). براساس این مبنا، شکوفایی مفهومی کلیدی در روانشناسی مثبت محسوب می‌شود که با نگرش فلسفه اخلاق بسر در تطبیق خواهد بود، به دلیل اینکه لورین بسر در فلسفه اخلاق، فضیلت‌گرایی ارسطویی است که فضیلت را برابر با شکوفایی می‌داند که این شکوفایی، نقطه ثقل اودایمونیا در نگرش اخلاقی لورین بسر می‌باشد، در نتیجه نقطه مشترک این دو اندیشه، در کلیدی بودن مفهوم شکوفایی به عنوان عامل به زیستی در روانشناسی مثبت و مصداق فضیلت در نگرش لورین بسر می‌باشد که روش به دست آمدن آن‌ها نیز به روشی فراتر از روش فلسفی ارسطویی به بروز و ظهور رسیده است. اثر پذیری روانشناسی مثبت بر فلسفه اخلاق بسر در روش‌شناسی را می‌توان شیوه تجربی و پدیداری روانشناسی مثبت در فهم نمونه‌های اخلاقی دانست که در نگرش بسر نیز چنین امری همانطور که ذکر شده است، مشهود بوده است. در روانشناسی مثبت، برای فضیلت‌های اخلاقی، تعریفی براساس یافته‌های پدیداری ارائه می‌شود، به صورتی که در اثر و نتیجه مشاهده روانشناسان از مراجعین و مردم در زندگی روزمره آن‌ها، معیارهایی آزمون پذیر و ابطال پذیر در تعریف فضیلت‌های اخلاقی به کار برده می‌شود، به عنوان مثال مفهوم عشق در روانشناسی مثبت، گونه‌ای از محبت عمیق است که براساس مشاهدات روانشناسان، ۴ معیار را می‌توان برای آن در نظر گرفت: ۱. انسان‌های عاشق نزد معشوق خودشان کاملاً آزاد هستند و شخصیت حقیقی خود را بروز می‌دهند. ۲. انسان‌های عاشق، به معشوق خود در جهت کمک گرفتن و تکیه کردن به آن‌ها اعتماد دارند. ۳. انسان‌های عاشق، از فاصله گرفتن از معشوق خودشان متنفر می‌باشند. ۴. انسان‌های عاشق، با معشوقشان تقریباً هر کاری را انجام می‌دهند و هر شخصیتی را در هنگام شادی و ناراحتی از خود به بروز و ظهور می‌رسانند. با توجه به این معیارها، عشق منحصر در روابط بین زن و مرد نمی‌باشد، بلکه شامل دو دوست صمیمی نیز می‌شود، از این حیث که این معیارها برای آن‌ها نیز صدق می‌کند و حتی برای یک پدر نیز نسبت به فرزند خود، می‌توان عشق را دارای مصداق دانست که تبار این معیارها، برخاسته از مشاهداتی است که قابل آزمون و قابل ابطال است، به گونه‌ای که رویکرد آن را می‌توانیم یک رویکرد علمی تجربی در روانشناسی بدانیم (Peterson and Seligman, 2004, pp 303 and 304)، براساس این مبنا، رویکرد بسر نیز در فلسفه اخلاق، در تطبیق با این مطلب می‌باشد، زیرا بسر شکوفایی را گونه‌ای به تکامل رسیدن هویت بشری از طریق به بروز و ظهور رسیدن استعدادهای انسان‌ها و قابلیت‌هایشان می‌داند که این قابلیت همانطور که ذکر شده است، از طریق روابط بشری به تحقیق می‌رسند، از این حیث که به زیستی زوج‌های خوشبخت و زوج‌هایی که رابطه زناشویی آن‌ها در سلامت می‌باشد، طبق یافته‌های آزمون پذیر و ابطال پذیر، بالاتر از زوج‌هایی است که رابطه زناشویی آن‌ها محکم نیست، با توجه به این استدلال، رویکرد روش شناختی بسر در فلسفه اخلاق، مطابق با رویکرد روش شناختی روانشناسان مثبت در روانشناسی خواهد بود که هر دو به صورت علمی تجربی می‌باشند، شمای کلی این تطبیق به صورت زیر است:

هر دو مبتنی بر شکوفایی به عنوان فضیلت اخلاقی در سعادت: محتوای اخلاقی بشری و به زیستی آن می‌باشند.

هر دو مبتنی بر آزمون از جهان واقع می‌باشند: روش‌شناسی اخلاقی

تأثیر روانشناسی مثبت بر فلسفه اخلاق بسر

در نتیجه، سعادت در اندیشه بسر را با توجه به این ارتباط، می‌توان گونه‌ای از به زیستی تعریف نمود که همسو با شکوفایی انسان به مثابه فعلیت رسیدن قابلیت‌های او می‌باشد که ظهور این قابلیت‌ها، نه به صورت هستی‌شناختی که با فهم پدیداری خواهد بود و در نگرش یک روانشناس، می‌توان آن را از طریق معیارهایی دقیق به حیثه آزمون‌پذیری و ابطال‌پذیری درآورد.

3- تحلیل و بررسی تطبیقی سعادت مابین ملاصدرا و لورین بسر:

3-1- شباهت‌های ساختاری (فضیلت محوری و تکامل):

ملاصدرا و بسر در رسیدن به سعادت هر دو بر فضیلت تأکید می‌ورزند و آن را مطلوب می‌دانند و از جهتی فضیلت صدرا، در راستای الهیات و غایتی هستی‌شناختی خواهد بود اما فضیلت بسر در جهت شکوفایی در بستر روابط انسانی می‌باشد. ملاصدرا علم و عمل به مقتضای یک معرفت عمیق را در راستای رسیدن به کمال می‌داند و از آنجا که فضیلت، لازمه معرفت‌شناختی علم و عمل به مقتضای آن می‌باشد، فضیلت نیز به عنوان لازمه معرفت‌شناختی یک امر کمالی، به عنوان مصداقی از کمال تلقی می‌شود که در پرتو علوم الهی به معنای شناخت خداوند، صفات او و استکمال نفس قرار می‌گیرد (شیرازی، ۱۳۸۱، صص ۱۵ و ۱۶ با دخل و تصرف) اما فضیلت در نگرش لورین بسر همانطور که ذکر آن گذشت، در گرو شکوفایی حالات مختلف انسانی در تطبیق با ارتباط بشری می‌باشد که لازمه این امر، این جهانی بودن کارکرد فضیلت در هستی‌شناسی بسر می‌باشد که بنابراین استدلال، تکامل وجودی و هستی‌شناختی انسان در مدار فضیلت و رفتارهای او، به فراخور این دیدگاه فکری، طرح‌ریزی می‌گردد. براساس دیدگاه بسر و ملاصدرا، سعادت بشری از دریچه تکامل ذات انسانی است، نگاه صدرایی به تکامل انسان، هستی‌شناختی و در جهان‌های مختلف خواهد بود، اما نگاه بسر به تکامل انسان، وابسته به فاعل شناسا در جهت دریافت یک حال خوب می‌باشد که امری روانشناختی و با تأکید بر سعادت این جهانی است. در اندیشه بسر تکامل را می‌توان هم راستا با مفهوم شکوفایی دانست و مفهوم شکوفایی به کلیدواژه اودایمونیا گره خورده است، شکوفایی اودایمونیک در اندیشه بسر، منوط به تحلیل زمانی و مکانی است که در آن انسان تصمیم به استفاده از عقل کاربردی خود می‌گیرد تا از طریق آن به کامل شدن هویت خود کمک نماید و در نتیجه به نیازهای خود برسد، براساس این استدلال، بسر رسیدن به نیازهای بشری را در گرو تکاملی می‌داند که لحظه‌ای و وابسته به مکان است و البته نتیجه نهایی آن، احساس و حال خوبی است که فرد در جامعه تجربه می‌نماید و براساس این مبنا، کامل شدنی که منجر به حال خوب نشود، در واقع نمی‌توان آن را به عنوان یک اودایمونیا تلقی نمود (Besser, 2021, pp 31 and 32)، اما در نگرش صدرایی همانطور که ذکر شده است، تکامل انسان وابسته به حال خوب در جهت قابلیت‌های رفع نیازهای دنیایی نیست بلکه جوهر انسانی از طریق استفاده از خرد، پیوسته از جهانی به جهان دیگر در شوند و رشد می‌باشد تا به حقیقت نهایی و کمال مطلق دست یازد و در اندیشه صدرایی، نیل به امر مطلق فراتر یک حال خوب است، بلکه هستی انسانی با مراتب عظیمی از کمال بنا به قاعده اتحاد عاقل و معقول، عیناً متحد می‌شود و ذات انسانی از نظر مصداقی همان کمال خواهد بود، با توجه به دو نگاه متفاوت، متافیزیک آن‌ها در دوساحت مختلف طرح‌ریزی می‌شود، در اندیشه صدرا ما با یک دیالکتیک و تعادل نفسانی در ساحت جهان‌های مختلف روبه‌رو هستیم و در بسر، هستی بشر به نحو کاربردی، با تأکید بر رویکرد سکولار و با توجه بر احساس انسان جریان پیدا می‌کند. شمای کلی این شباهت‌ها و تفاوت‌ها به صورت زیر خواهد بود:

موضوع	ملاصدرا	بسر
فضیلت	امر کمالی محسوب می‌شود. مطابق با رویکرد هستی‌شناختی است. در گرو علوم الهی است.	هم راستا با مفهوم شکوفایی است. مطابق با رویکرد روانشناختی است. در گرو خرد کاربردی است.

<p>یک سنت این جهانی است. حالات و روحيات است که به حال خوب تبدیل می شود. با امر کمالی هم راستا می شود و خو می گیرد اما در مصداق یگانه نیست.</p>	<p>جهان های مختلف را در بر می گیرد. جوهر است که در معرض شدن واقع می شود. با امر کمالی یگانه است.</p>	<p>تکامل</p>

رویکرد هستی شناختی تطبیقی در تکامل ملاصدرا و بسر نیز به شرح زیر می باشد:



3-2- تفاوت در مبانی متافیزیکی (الهی و سکولار):

براساس رویکرد تکاملی ملاصدرا و بسر در سعادت انسانی، متافیزیک آن ها نیز به تبع به فعلیت رسیدن قابلیت ها تحت تأثیر قرار می گیرد، به گونه ای که ملاصدرا بر مبنای بقای ذات انسانی، قائل به وجود سعادت در مراتب هستی شناختی بالاتر خواهد بود و بسر نیز با توجه به رویکرد روش شناختی روانشناسی مثبت، از نظر هستی شناختی به جهان دنیوی و از لحاظ معرفت شناختی به دلیل تطبیق گزاره های دینی با فضیلت های اودایمونیک، نسبت به این نوع از گزاره ها از نظر منطقی گشوده می باشد. براساس نگرش ملاصدرا، سعادت برای انسان، زمانی محقق خواهد بود که انسان موجود باشد و اگر ذات انسانی در کتم عدم نهفته باشد، اساساً مفهومی را نمی توان برای او متصور بود و حقیقتی را نمی توان به آن نسبت داد، براساس مبنای ملاصدرا، ذات انسانی بعد از مفارقت از بدن به عدم تبدیل نمی شود، به دلیل اینکه همانطور که حکمای پیشین فرموده اند، ذات انسانی از ادراک معقول مانند ادراک بزرگ تر بودن کل از جزء برخوردار است و وجود ادراک معقول به دلیل بالاتر بودن رتبه

براساس اندیشه ملاصدرا و بسر، غایت و هدف انسان‌ها، سعادت است، اما سعادت‌ی که در اندیشه ملاصدرا مطرح می‌شود، با توجه به تکامل جوهری و فضیلت مبتنی بر علم الهی، به سوی حقیقت مطلق می‌رود و نگرشی هستی‌شناختی است و سعادت‌ی که در اندیشه بسر مطرح می‌شود، با توجه به روش تجربی و تکامل مبتنی بر شکوفایی در بستر روابط انسانی، به سوی افزایش لذت و حال خوب می‌رود که نگرشی روانشناختی است. در اندیشه صدرالمآلهین، مبدأ از لحاظ مصداقی در عینیت با مقصد و نقطه شروع از نظر مصداقی در عینیت با نقطه پایانی است، از آنجا که نقطه پایانی مخلوقات حسب دلایل معقول و با استشهاد از آیات و روایات به انسان کامل در حوزه ربوبیت و خداوند در حوزه ذات منتهی می‌شود، تمامی انسان‌ها و مخلوقات زمانی به سعادت خواهند رسید که مرتبه وجودی آن‌ها، بیش از پیش به انسان کامل یعنی حقیقت محمّدیّه و در انتها به حقیقت مطلق یعنی ذات خداوند برسد، در نتیجه رویکرد ملاصدرا در این نگرش هستی‌شناختی، سعادت برای موجودات در گرو شدت وجودی آن‌ها به این حقیقت می‌باشد (شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۷۲). براساس نگرش بسر، سعادت مبتنی بر مفهوم شکوفایی می‌باشد که در پرتو فضیلتی است با محوریت روابط بشری که حاصل این شکوفایی، احساس و حال خوب می‌باشد، این احساس و حال خوب از طریق رویکرد هدونیستی انجام می‌شود به معنای اینکه در شرایط بحرانی، دردهای موجود در بشر کمتر گردد و در شرایط متوسط، فرد به میزانی از به فعلیت رسیدن استعدادهای خود برسد تا بتواند حال خوب را در کنار دیگران تجربه نماید، حال خوب در نگرش بسر، صرفاً در محورهای حسی خلاصه نمی‌شود بلکه رویکردهای عقلی مانند مطالعه کتاب یا یک گفتگوی معنوی با شریک زندگی را نیز شامل می‌گردد، براساس همین مبنا، به عنوان مثال معتادی که سعی در ارضای تمایلات خود از طریق مواد مخدر دارد، مصداق حال خوب در نگرش بسر نخواهد بود، به دلیل اینکه در تضاد با جامعیت این مفهوم در نگرش هدونیستیک بسر می‌باشد (Besser, 2021, pp 45 and 43). با توجه به این مبنا، معرفت شناسی انسان‌ها در رسیدن به سعادت، براساس نگرش صدرایی، مبتنی بر توسعه‌ای هستی‌شناختی است، تا انسان از طریق گذر از جهان‌های مختلف، به سعادت نهایی برسد و خوشبختی او در این جهان خلاصه نمی‌گردد، اما در نگرش بسر، معرفت شناسی انسان، نگرشی روانشناختی در تطبیق با روابط بشری به صورت این جهانی خواهد بود تا انسان از طریق شکوفا کردن قابلیت‌های خود، در به تحقق رسیدن حال خوبش اعم از اینکه حسی باشد یا در محور لذت‌های عقلی قرار گیرد کمک نماید، با استفاده از این مبنا، معرفت دینی نیز می‌تواند در چهارچوب این معرفت شناسی قرار گیرد، با قید اینکه نگرش بسر، در نظامی هستی‌شناختی به صورت چند وجهی قرار نخواهد داشت، بلکه محوریت این معرفت شناسی، شکوفا شدن ل

ذات‌های او در پرتو روابط بشری ناظر به این جهان به صورت روانشناختی است. شدت و عمق وجودی تجربه سعادت. باین حال، به دلیل مبانی هستی‌شناختی سکولار و روان‌شناختی بسر، هیچ‌یک از این دو عامل به صورت کامل تبیین نمی‌شوند، زیرا از یک سو سعادت به حیات دنیوی محدود می‌شود و از سوی دیگر فاقد معیار وجودی برای سنجش شدت و کمال آن است. در مقابل، در اندیشه صدرالمآلهین، به واسطه بساطت نفس و نظریه معاد فلسفی، سعادت امری تدریجی، اشتدادی و فراتر از محدودیت‌های زمانی جهان مادی است و نفس انسانی با افزایش مرتبه وجودی خویش، قابلیت ابتهاج عقلی و لذت وجودی عمیق‌تری می‌یابد که نه تنها زوال‌پذیر نیست، بلکه با حرکت جوهری به سوی کمال فزاینده سوق داده می‌شود. از منظر معرفت‌شناختی نیز، تأکید لورین بسر بر توسعه قابلیت‌هایی است که به رشد عاطفی، رضایت روانی و بهبود تجربه زیسته فرد منجر می‌شوند و هرچند این رویکرد نسبت به باورهای دینی و الهی موضعی گشوده دارد، اما اساساً واقع‌محوری در آن نقش محوری ایفا نمی‌کند، زیرا ارزش معرفت در این نظریه نه به میزان انطباق با واقع، بلکه به میزان کارآمدی آن در ایجاد حال خوب وابسته است. این در حالی است که در معرفت‌شناسی صدرایی، کمال نفس انسانی در گرو شناخت مراتب واقع، به‌ویژه امور عقلی و الهی است که عین واقع محسوب می‌شوند و شناخت آن‌ها موجب اشتداد وجودی نفس می‌گردد. بر این مبنا، می‌توان گفت سعادت‌ی که بر معرفت

مطابق با واقع استوار باشد، از حیث وجودی شدیدتر، پایدارتر و اصیل‌تر از سعادت است که صرفاً بر تجربه‌های پدیداری و حالات روانی بنا شده باشد، زیرا کمال مطابق با واقع نسبت به کمال مبتنی بر وهم یا احساسات زودگذر، اثر وجودی عمیق‌تری بر نفس انسانی دارد و مسیر استکمال او را به نحو حقیقی تضمین می‌کند.

محور مقایسه	لورین بسر	ملاصدرا (حکمت متعالیه)	ارزیابی انتقادی
غایت اخلاق	حال خوب و رضایت روانی این جهانی	کمال و سعادت وجودی نفس	غایت بسر محدود و زوال‌پذیر است
هستی‌شناسی نفس	نفس به‌مثابه فاعل روان‌شناختی	نفس مجرد، بسیط و ذو مراتب فقدان مبنای وجودی در نظریه بسر	
معیار سعادت	تجربه پدیداری رضایت	شدت وجودی و ابتهاج عقلی	سعادت در بسر تقلیل‌گرایانه است
بعد زمانی سعادت	محدود به حیات دنیوی	ممتد و فراتر از زمان مادی	فقدان تداوم حقیقی در سعادت بسر
معرفت‌شناسی	کارکردمحور و غیرواقع‌گرا	واقع‌محور و عقلانی	کمال صدرایی عمیق‌تر و اصیل‌تر
نسبت فضیلت و کمال	فضیلت ابزار حال خوب	فضیلت عین اشتداد وجود	فضیلت در بسر ابزارانگرایانه است

نتیجه‌گیری:

پژوهش حاضر با هدف بررسی انتقادی امکان تطبیق مفهوم سعادت در حکمت متعالیه ملاصدرا با نظریه اخلاق اودایمونیک لورین بسر انجام شد و نشان داد که هرچند در سطحی ظاهری، اشتراکاتی مفهومی میان دو رویکرد، به‌ویژه در تأکید بر فضیلت و شکوفایی انسانی، وجود دارد، اما در سطح مبانی فلسفی، این دو تلقی از سعادت واجد تفاوتی بنیادین و تعیین‌کننده‌اند. تحلیل‌ها نشان داد که سعادت در اندیشه ملاصدرا، مفهومی هستی‌شناختی و اشتدادی است که بر بساطت نفس، حرکت جوهری و غایت‌مندی وجودی انسان استوار است، در حالی که در نظریه بسر، سعادت عمدتاً در افق روان‌شناختی و این‌جهانی تعریف می‌شود و غایت آن به تحقق حال خوب و رضایت زیسته فرد فروکاسته می‌گردد. یافته اصلی مقاله آن است که نظریه اخلاق اودایمونیک بسر، به دلیل فقدان مبنای متافیزیکی منسجم، قادر به تبیین پایدار و عمیق سعادت انسانی نیست. محدود شدن سعادت به تجربه‌های پدیداری و حالات روانی، موجب می‌شود که این نظریه از تبیین دو مؤلفه اساسی سعادت، یعنی تداوم زمانی و شدت کیفی آن، ناتوان بماند. از منظر حکمت متعالیه، سعادت تنها زمانی معنادار و اصیل است که به افزایش مرتبه وجودی نفس بینجامد و این امر مستلزم پذیرش نفس به‌عنوان حقیقتی مجرد و ذو مراتب است؛ امری که در چارچوب نظری بسر مغفول مانده است. از حیث معرفت‌شناختی نیز، مقاله نشان داد که اخلاق بسر، با تأکید بر کارآمدی روانی و عاطفی معرفت، از واقع‌محوری فاصله می‌گیرد و کمال انسانی را به سطحی از رضایت ذهنی تقلیل می‌دهد. در مقابل، در معرفت‌شناسی صدرایی، کمال نفس در گرو معرفت مطابق با واقع، به‌ویژه معرفت عقلی و الهی، است و همین انطباق با واقع، منشأ شدت، دوام و اصالت سعادت می‌شود. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که سعادت صدرایی، نه تنها از حیث وجودی عمیق‌تر از سعادت اودایمونیک بسر است، بلکه از ظرفیت تبیین جامع‌تری نسبت به غایت حیات انسانی برخوردار است. در نهایت، پاسخ نهایی به سؤال تحقیق آن است که تطبیق سعادت در حکمت متعالیه با نظریه اخلاق اودایمونیک بسر، تنها در سطحی توصیفی ممکن است و در سطح تحلیلی و مبنایی، به دلیل تفاوت‌های اساسی در هستی‌شناسی نفس و معرفت‌شناسی اخلاق، با محدودیت جدی مواجه می‌شود. دلالت مهم این نتیجه آن است که هرگونه بازخوانی معاصر از مفهوم سعادت در

فلسفه اسلامی، اگر بخواهد از تقلیل‌گرایی روان‌شناختی پرهیز کند، ناگزیر باید پیوند سعادت با واقع، کمال وجودی نفس و غایت متافیزیکی انسان را حفظ کند.

منابع:

۱. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶ ه. ش، الف)، *شرح اصول کافی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶ ه. ش، ب)، تفسیر القرآن الکریم، به تصحیح محمد خواجوی، قم: انتشارات بیدار.
۳. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۸ ه. ش)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، قم: انتشارات مکتبة المصطفوی.
۴. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۵ ه. ش)، مجموعه رسائل فلسفی، به تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران: انتشارات حکمت.
۵. شیرازی، محمد بن ابراهیم (بی تا)، المبدأ و المعاد، بی جا: بی نا.
۶. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۱ ه. ش)، کسر أصنام الجاهلیة، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۷. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰ ه. ش)، الشواهد الزبویة فی المناهج السلوکیة، به حاشیه ملاحادی سبزواری، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
۸. شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۷۸ ه. ش)، المظاهر الإلهیة فی أسرار العلوم الکمالیة، به تحقیق محمد خامنه‌ای، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۹. شیواپور، حامد (۱۴۰۲ ه. ش)، تحلیل دیدگاه ملاصدرا درباره معیار رسیدن به سعادت برین، فصلنامه علمی هستی و شناخت: دوره <https://doi.org/10.22096/ek.2025.2041136.1568>
۱۰. منتصری، محمد مهدی (۱۴۰۳ ه. ش) و احد فرامرز قراملکی، تحلیل سعادت از دیدگاه کندی، زکریای رازی و فارابی، مجله ی آموزه های فلسفه ی اسلامی: ۱۹(۳۵)، ۱۷۶-۱۵۳.

Doi:<https://doi.org/10.30513/ipd.2025.6882.1600>

۱۱. هوشنگی، حسین (۱۳۹۱ ه. ش) و مهران رضایی، تحلیل دیدگاه ملاصدرا درباره سعادت در پرتو حرکت جوهری، *نظرو هوشنامه فلسفه*

دین: شماره ۲۰، <https://doi.org/10.30497/prr.2013.1335>

12. Arslan, G., 2025, Beyond happiness: The three waves of positive psychology and the future of wellbeing, *Journal of Happiness and Health*: 5(2), 42–47. <https://doi.org/10.47602/johah.v5i2.121>
13. Besser, Lorrain L, 2021, *philosophy of happiness, an interdisciplinary introduction*, newyork: routledge press.
14. Besser, Lorrain L, 2014, *Eudaimonic Ethics The Philosophy and Psychology of Living Well*, newyork: routledge press.
15. Besser, Lorrain L, 2023, ATTACHMENT IN THE WAKE OF IMPERMANENCE A Comparison of Hume and Buddhism on the Practical Implications of having “No-Self”, *History of PHilosoPHY Quarterly*: volume 40, num 4. Doi: 10.5406/21521026.40.4.04.
16. Besser, Lorrain L, 2011, Virtue and Flourishing in Our Interpersonal Relationships, *philosophic exchange*: volume 42, num 1.
17. Keyes, Corey, L. M. and partners, 2003, *Flourishing: Positive psychology and the life well-lived*, Washington: American Psychological Association.

18. Peterson, Cristopher and Martin E. P. Seligman, 2004, *Character strengths and virtues : a handbook and classification*, Washington: American Psychological Association.
19. Vitters, Joar, 2016, *Handbook of Eudaimonic Well-Being*, Gewerbestrasse: springer cham press.

نسخه چاپی از انتشار